

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نامه "کارلوس مالبران" روزنامه نگار آرژانتینی به مارادونا

روزنامه یونگه ولت- ترجمه رضا نافع

در آغاز مسابقات جام جهانی افریقای جنوبی

[نفرت امپریالیزم از مارادونا]

دیه گو!

دروازه قلب همه غارت شدگان

به روی تو گشوده است

می خواهم به خاطرات بازگردم. تا نه تو خود را فراموش کنی و نه مردم تو را.

بچه ای بودی از حلبی آباد فی اوریتو. یکی از آن محلات تو در تویی که رسماً وجود ندارند. سرپناهی با گل و مقوا و حلبی که رانددگان بی عدالتی در آن ها شب را صبح می کنند و سیاستمداران ترجیح می دهند حرفی از آنها نزنند. تو از افریقای جنوبی باز می گردی. اما می دانی که فوتبال تنها سرگرمی مردم ساده ایست که با هیجان خود را در آن غرق می کنند تا زندگی سخت و ناگفتنی روزمره خود را فراموش کنند. تو از همین مردمی. زندگی تقریباً هیچ چیز به تو نداده بود و تو با کفش های پاره ات، مثل هزاران بچه دیگر آرژانتینی، روی زمین می دویدی و تسلیم نمی شدی.

سال ۱۹۷۳ کسی به تو گفت: پسر! ما یک تیم برای مسابقات محلی "ئویتا" می خواهیم تشکیل بدهیم. دلت می خواهد در آن بازی کنی؟

تو با آن پاهای لاغر به عقابی در زمین تبدیل شدی. چنان که هیچکس نمی خواست در برابر تو قرار گیرد.

تو که نام "پیازچه" را برای تیم خودت در آن جام محلی انتخاب کرده بودی، برنده آن جام شدی و در سال بعد قهرمان و سپس در ۱۳۶ بازی بعدی کسی بر تو چیره نشد.

تو را به پرو بردند و به اورگوئه دعوت کردند. تو هنوز دوازده سالت نشده بود که قهرمان بودی. کسی به این فکر افتاد که تو را در تیم جوانان آرژانتین جای دهد و این نخستین کار غیر قانونی در زندگی تو بود، زیرا تو هنوز جوان هم نبود. نامت را عوض کردند و دو سال سنت را بالا بردند تا بتوانی در تیم جوانان بازی کنی. این تلاشی بیهوده بود زیرا وقتی بازی تو را می دیدند می پرسیدند این بچه اعجوبه کیست؟ بنابر این فکر کردند بهتر

است تو را از تیم بیرون بیاورند و تنها در زمان استراحت میان دو بخش بازی تیم های اول، برای بازیکنان با توپ "شیرینکاری" کنی.

تو جادوگر به دنیا آمده ای، توپ همیشه آنگونه می چرخد که تو می خواهی، و یا به عکس، تو همیشه همانطور می چرخد که توپ می چرخد.

وقتی غرق شادی به حلبی آباد خود باز گشتی، با هیجان گفتی: "مادر! به من مزد دادند". هنوز هم یک فیلم تبلیغاتی از کوکا کولا هست که پسر بچه ای در آن معجزه می کند.

تو طی دوسال عضویت در تیم جوانان آرژانتین، این تیم را از مقام نهم به مقام اول رساندی. در سال ۱۹۷۸ با وجود آنکه تو در مسابقات کشوری در رأس همه گل زن ها قرار گرفته بودی و گل زن اول کشور بودی، "منوتی" تو را برای بازی در تیم ملی انتخاب نکرد.

سال بعد تو ما را قهرمان تیم های جوانان جهان کردی. "ریور" می خواست تو را استخدام کند و به تو همان پولی را بدهد که در آن زمان بهترین قهرمان فوتبال "اوبالدو فیلول" می گرفت، اما تو تصمیم گرفتی عضو "بوکا" بمانی، گرچه "بوکا" نمی توانست آن پول را به تو بدهد. ما را قهرمان کردی، اما مدت زیادی نماندی. اروپا همیشه پول بهتری می داد. اول به "سویلا" رفتی و بعد به "ناپل".

مسابقات جهانی فوتبال سال ۱۹۸۶ در مکزیک به نام تو ثبت شد. پرواز "مارادونا" روی زمین هرگز فراموش نخواهد شد. توپی را که تو به اعماق دروازه حریف وارد می کردی، گل نبود، مارادونا گل نمی زد، مارادونا انتقام می گرفت. انتقام تمام رانندگان سرمایه داری میهنش را. "فیفا" مجبور شد به تو لقب بهترین بازیکن قرن بیستم را بدهد. البته خلاف میلش و با دندان قروچه.

دیه گو! الیگاری فوتبال تو را دوست ندارد، اما تو در قلب همه ما جای داری. هرگز فراموش نخواهیم کرد، وقتی تو به جهنم اعتیاد افتاده بودی، روزی که می بایست تو را برای درمان فوری به بیمارستان برسانند، انبوه مردم، هراسان در اطراف بیمارستان جمع شده و ترافیک را مختل کرده بودند. کسی پلاکارت بزرگی را بالای سر خود گرفته بود که روی آن به خط درشت نوشته شده بود "آسمان باید منتظر بماند".

بازار می تواند بپذیرد که تو نابغه فوتبال هستی، ولی نمی تواند بپذیرد که تو غرامتی هستی برای جامعه ای سرخورده از حکومت های پی در پی دیکتاتوری نظامی. تو را که خواستار تشکیل اتحادیه برای بازیکنان فوتبال هستی، فیفا نمی تواند ببخشد. تو را که بازیکنان را "کارگران فوتبال" می خوانی. وقتی تو یک مدرسه بنیاد می گذاری، یا وقتی تو از مردم دعوت می کنی به کودکان فلج و بینوا کمک کنند، هیچ روزنامه ای در جهان این خبر را در صفحه اول خود جای نمی دهد. آنچه نا بخشودنی است اینست که در اینگونه موارد همیشه می گوئی، تو فقط اندکی از آن چه را که ثروتمندان صاحب قدرت از مردم ربوده اند، به آنها باز می گردانی. آنها دیدار تو با چاوز را نمی بخشند. آنها نمی توانند فراموش کنند که تو تصویری از چه گوارا را روی بازویت خالکوبی کرده ای. یا این که تو هنگام کنفرانس سران در "ماردل پلاتا" از مردم خواستی علیه حضور بوش تظاهرات اعتراضی کنند.

حتی روزنامه های بزرگ جهان عکس تیم ملی فوتبال آرژانتین را که هنگام خداحافظی برای پرواز به آفریقای جنوبی، روی پارچه ای به خط درشت نوشته بودند "ما می خواهیم که مادر بزرگان "پلازا د مایو" نامزد دریافت جایزه صلح نوبل شوند" منتشر نکردند. آنها این خبر را هم منتشر نکردند که تو رئیس سازمان کودکان ناپدید شده را در آغوش گرفتی. سازمانی که برای باز گرداندن کودکان ربوده شده در دوران دیکتاتوری نظامی به خانواده

های واقعی آنها مبارزه می کند. تو قبل از آغاز مسابقات جهانی گفتی: "یکی می تواند توپ را به گوشه ای بزند تا تمام زحمات تو به باد رود".

حق با توست. همه چیز ممکن است، ولی به همین دلیل و دلایل فراوان دیگر میل دارم بتو بگویم : حتی اگر هم چنین اتفاقی افتاد، نگران نباش. چون تو وظائف خود را در برابر همه ما انجام داده ای. ممنون که تو مارادونا هستی.

ممنون، قهرمان